

# غربت مطالعات «شرق شناسی» در شرق!

مهدی طالب زاده

شرق شناسی / ادوارد سعید / ترجمه عبدالرحیم گواهی / دفتر نشر فرهنگ اسلامی / چاپ اول ۱۳۷۱ / ۶۲۱ صفحه / ۳۶۵۰ ریال.

از اواسط قرون وسطی که کلیسا خود را در برابر خطر و تهدیدی از جانب شرق (مخصوصاً اسلام) احساس کرده، مطالعات و تحقیقاتی را در مورد شرق آغازید. این مطالعات بعدها پس از رنسانس به شکل دگرگون شده‌ای استمرار یافت و در عصر حاضر به صورت نهادین و متحول تری تکامل پیدا کرد. این رشته بررسیها و کاوشها که بعدها به عنوان «شرق شناسی» نامیده شده، تا به امروز عظیمترین و غنیترین دستاوردها را به دنبال داشته است. بنا بر آماری بین سالهای ۱۸۰۰ تا ۱۹۵۰ بالغ بر ۶۰ هزار عنوان کتاب در این باره تنظیم و تدوین شده است. قدمت تاریخی و حجم انبوه مطالعات و تحقیقات درباره شرق شناسی خود این موضوع را به یک پدیده شگرف و پرمعنا در تاریخ و سرنوشت ساز می‌داند کرده است. بی شک پدیده شرق شناسی ترجمان تاریخ و سرگذشت جوامع شرقی است و در خلال این تحقیقات و کتابها می‌توان پیشینه فرهنگی، سیاسی ملل شرق را بازشناخت.

اما علی‌رغم قدمت تاریخی و اهمیت حیاتی موضوع شرق شناسی، این پدیده و جوانب گوناگون تاریخی، فرهنگی و ایدئولوژیک آن برای مردم شرق مثل بسیاری از موضوعات اساسی و جدی ناشناخته و ناآشنا است. در ایران مثل بسیاری از کشورهای شرقی و اسلامی کتابها و مقالات بی‌شماری را می‌توان درباره فرهنگ و اصول فکری غرب در موضوعات و در زمینه‌های مختلف ادبی، داستانی، فلسفی، تاریخی و ... شکارش کرده اما در مورد مسئله «شرق شناسی» و تاریخ و اصول و نظریه‌های مرتبط به آن به جرأت می‌توان گفت که شمار آن از تعداد انگشتهای یک دست فزاینده‌تر نیست. در موضوعاتی نظیر دموکراسی، آزادی و ... مدل‌های گوناگون آن بازار کتاب در ایران به حد اشباع رسیده و بیش از حد ضروری کتابهای متعدد وجود دارد. در حالیکه به لحاظ تاریخی و فلسفی این عنوان چندان به تاریخ و فرهنگ این سرزمین ربط پیدا نمی‌کند. اما از آن ۶۰ هزار عنوان درباره شرق شناسی که قطعاً پس از سال ۱۹۵۰ تاکنون به ۱۰۰ هزار نزدیک شده، چه تعداد در ایران یا کشورهای مشرق زمین ترجمه شده یا بطور جدی و اصولی به



آن پرداخته شده است؟

غربت و انزوای این گونه تأملات و تبعات اصولی و ضروری بازگویی نامأنوسی و غربت انسان شرقی است نسبت به «خود» و تاریخ و فرهنگش و مستحیل شدن «او» در «در» و «ایده» بیگانه.

کتاب شرق شناسی تالیف آقای ادوارد سعید و به ترجمه آقای عبدالرحیم گواهی، که اخیراً انتشار یافته، باید جزء نخستین و بهترین آثار این زمینه در ایران قلمداد شود، هرچند که از عمر این اثر حدود یک دهه می‌گذرد. این کتاب قبل از ترجمه به صورت خیلی محدود و خاص مورد بحث قرار گرفته و بین علاقه‌مندان به این نوع مطالعات همواره مطرح بوده است.

ادوارد سعید که اصلاً فلسطینی است، بیشتر عمر خود را در فرانسه و انگلستان به سر برده و هم‌اکنون استاد و مقیم در آمریکا است. وی به زبانهای انگلیسی، عربی، فرانسه و آلمانی تسلط دارد و دارای تألیفات گوناگونی در زمینه مسائل فرهنگی و سیاسی است و کتاب مسئله فلسطین از جمله آثار او است. نزاد و آشنایی عمیق مؤلف به مباحث سیاسی و جهانی به وی کمک کرده است تا در تحقیق درباره مسئله شرق شناسی دچار یکسو نگری معمول در این زمینه نشود و در پیوند میان مسائل فرهنگی-ادبی با مسائل سیاسی جهان به دیدگاهها و نظرات عمیق و واقعی دست یابد.

کتاب شرق شناسی که ترجمه فارسی آن بالغ بر ۶۰۰ صفحه در قطع وزیری است، از نظر اطلاعات و نظریات متعدد و مختلف از گستردگی و تنوع زیادی برخوردار است. بنابر محاسبه تقریبی مترجم، ادوارد سعید بیش از ۵۰۰ عنوان کتاب و مقاله را در این اثر فاضلانه مورد استفاده و بعضاً نقد و بررسی قرار می‌دهد و آراء شمار زیادی از محققین و نظریه پردازان بزرگ غربی را در این باره بازگو می‌کند. به این اعتبار کتاب شرق شناسی دائرة المعارف و کتابخانه مجملی از تاریخ و سرگذشت نظریات و تحولات حوزه شرق شناسی طی قرون گذشته است. البته طبیعی است که چون این بررسیها فقط در یک جلد (هرچند حجیم) انجام می‌گیرد، نویسنده ملزم است اشاره‌وار و به اجمال مطالب خود را مطرح نماید و با نگاهی گذرا سیر این جریان چند قرنه را بازنگری و تدوین کند. از اینرو در فصل فصل این کتاب ضرورت ایجاد شاخه‌های فرعی و بسط و تفصیل دقیقتر مباحث و موضوعات مورد بحث بخوبی مشهود است.

کتاب شرق شناسی در ۴ فصل و ۱۲ قسمت تدوین و تنظیم شده است. مؤلف در مقدمه کتاب به تبیین معنا و مفهوم تاریخی «شرق» و «شرق شناسی» می‌پردازد. آنچه از همان ابتدا ویژگی ادوارد سعید را در بررسی این مقوله مشخص می‌کند، نگرش و پیش تاریخی و تاریخی نگری او در بررسی موضوعات و مقولات انسانی و اجتماعی است. این ویژگی ادوارد سعید که در سراسر کتاب بارز و نمایان است، او را از لغزیدن در ورطه خیال پردازی و دور شدن از حقیقت و گوهر خندها و موضوعها مصون نگاه می‌دارد. بسیاری در تبیین و تحلیل موضوعات انسانی و مسائل و پدیده‌های اجتماعی و تاریخی با اصالت دادن به نظریات خود این گونه مقولات را مجرد و به صورت انتزاعی از بستر رویدادهای تاریخی مورد نقد و بررسی قرار داده‌اند، در واقع به جای واقعیت‌های عینی و خارجی برداشتها و ادراکات ذهنی خود را مورد توجه قرار داده و به ارزیابی آن پرداخته‌اند. اما ادوارد سعید پیش از آنکه دست به نظریه پردازی معمول بزند، به سراغ رویدادها و حوادث تاریخی می‌رود و پایبندی زمان، مقاطع و ادوار تاریخی موضوع مورد نظرش را از ابتدا تا انتها پی می‌گیرد. به همین دلیل در این کتاب در تعریف مفاهیم و تعیین معانی «شرق» یا «شرق شناسی» در جای جای کتاب به موارد متعدد و متفاوتی برمی‌خوریم. این تنوع معانی و تعدد تعاریف درباره شرق یا شرق شناسی بیش از هر چیز به سبب روش بررسی ادوارد سعید باز می‌گردد. چنانکه گفتیم وی پایبندی زمان،

تحولات تاریخی این مفاهیم را مورد ارزیابی و بازشناسی قرار می‌دهد، لذا به نظر او در هر برهه از زمان و در هر مقطع تاریخی و در هر زمینه از موضوعات انسانی این واژه‌ها دچار تغییر و تحول می‌شوند. البته هیچگاه این تفاوتها به تعارض و اختلاف منتهی نمی‌شود، بلکه همگی آنها حول یک محور مشترک و تحت یک ذات فراگیر متفق و مجتمع می‌شوند.

ادوارد سعید در صفحه‌های نخست کتاب خود این نظریه را پیش می‌کند که «واژه شرق یک ابداع اروپایی است» و پرده‌ای است که غربیها همواره تصویر دلخواه و مطلوب خود را بر آن انداخته‌اند: «واژه شرق تقریباً یک ابداع اروپایی بود و از دیرباز خاستگاه ماجراهای عاشقانه، آدماهای بیگانه، خاطرات و سرزمینهای به یادگار ماندنی و تجربیات برجسته بود. اکنون داشت از نظرها غایب می‌شد، به یک معنا، غایب هم شده بود، روزگار آن گذشته بود.» (ص ۱۹)

ادوارد سعید پس از این توضیح به برداشتها و نگرشهای غربیها درباره «شرق» می‌پردازد: «به خلاف آمریکاییها، باید گفت که فرانسویها و انگلیسیها و تا حدود کمتری هم آلمانیها، روسها، اسپانیاییها، پرتغالیها، ایتالیاییها و سویسیها، سابقه‌ای طولانی در آنچه که من آن را شرق شناسی می‌خوانم، داشته‌اند، و آن عبارت از نوعی کنار آمدن با شرق بر مبنای مکان مخصوص شرق در تجربه مغرب زمینی اروپایی است. شرق نه تنها در جوار و نزدیکی اروپا قرار گرفته، بلکه محل عظیم‌ترین، ثروتمندترین و قدیمی‌ترین مستعمرات آن نیز می‌باشد، منبع تمدنها و زبانهایش رقیب فرهنگی آن و نیز یکی از عمیقترین و در عین حال مکزکزترین تصاویری است که از دیگران دارد. علاوه بر این شرق به اروپا (یا غرب) کمک کرده که خود را از نظر شکل، شخصیت و تجربه به صورت قطعه مقابل شرق تعریف کند. با این وجود هیچ بخشی از این شرق صرفاً تحت‌تخلی نیست. شرق بخشی از تمدن و فرهنگ مادی اروپا است. شرق شناسی نیز از نظر فرهنگی و حتی به لحاظ ایدئولوژیک، مفسر و مبین بخش مزبور است که به صورت گونه‌ای وحظ و خطابه با نهادهای ستادی، لغتنامه‌های مربوطه، تبعات ویژه، شکل و شمایل و اصول نظری خاص و حتی سیستم اداری مستعمراتی و سبکهای مستعمراتی درآمده است.»

آنچه در اشارات مؤلف در بیان معانی یا معنی شرق یا شرق شناسی مشاهده می‌شود، تاکید و توجه وی به برداشتها و ادراکات غربیها و دست‌بندی درونی آنان در این زمینه است. در واقع نویسنده تلویحاً این نکته را اشاره دارد که تفسیری که از شرق در مطالعات شرق شناسی یا سیاست‌گذارهای استراتژیک جهانی ارائه شده، بیشتر ملهم از نگرش غربی است، لذا از طرفی دست‌بندی و جناحهای درونی آنها از تعدد و تفاوت این تصاویر نقش دارد و از طرف دیگر، معنای «شرق» قائم به وجود «مغرب» است. در نتیجه وجود شرق امری نسبی و اعتباری است و تاکنون غربیها و استعمارگران در تعیین نسبی و اعتبار آن موثر بوده‌اند.

پس از بیان معنای شرق و مفهوم حقیقی و نسبی آن مؤلف شمایی کلی و پایه‌ای در جهت روشن کردن ابعاد و زوایای معنای شرق شناسی ارائه می‌دهد: «در مقایسه با اصطلاحات مطالعات شرقی» یا «مطالعات منطقه‌ای» امروزه شرق شناسی از ارجحیت کمتری برخوردار است. علت این امر آن است که اصطلاح شرق شناسی از طرفی زیادی مبهم و کلی است و از طرف دیگر به طور ضمنی اشاره بر روحیه آمرانه و دست بالای استعمارگری قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم اروپا دارد.» (ص ۱۵)

«... شرق شناسی عبارت از نوعی سبک فکر است که بر مبنای یک تمایز بود شناختی و معرفت شناختی بین شرق (غالب موارد) و غرب قرار دارد.» (ص ۱۶)

«... خلاصه کلام آنکه شرق شناسی عبارت از نوعی سبک غربی در رابطه با ایجاد سلطه، تجدید ساختار، داشتن آمریت و اقتدار بر شرق است.» (ص ۱۶)

«... نکته مورد نظر من این است که شرق شناسی از نزدیکی خاص بین انگلستان و فرانسه از یک طرف و شرق از طرف دیگر، سرچشمه می‌گیرد و این شرق تا اوایل قرن نوزدهم، عملاً به معنای هند و سرزمینهای کتاب مقدس بود. از اوایل قرن نوزدهم تا پایان جنگ جهانی دوم، فرانسه و انگلستان بر شرق و شرق شناسی سلطه کامل داشتند و از بعد از جنگ نیز امریکا بر شرق مسلط شده و به آن با همان چشمی می‌نگرد که روزگاری انگلیس و فرانسه می‌نگریستند. از دل این نزدیکی، که دینامیس آن به نحو قابل ملاحظه‌ای خلاق بوده... حجم وسیعی از کتبی که من آنها را کتب شرق شناسانه می‌خوانم سربر آورده‌اند.» (ص ۱۸)

در نگاه نخست به تعاریف ادوارد سعید از شرق شناسی، شاید این تصور به ذهن خطور کند که وی از موضع و منظر یک سیاستمدار و با انگیزه و گرایشهای سیاسی به تجزیه و تحلیل این مقوله و تاریخ و روند فکری آن در جهان غرب پرداخته است، اما با در نظر گرفتن صیغه مطالعات و تاملات او کاملاً روشن می‌شود که مؤلف بیش از هر چیز یک متفکر و آگاه فرهنگی و فکری است تا علاقه‌مند به مسائل و مقولات سیاسی. در عین حال واقع‌بینی ادوارد سعید در بررسی درست پدیده شرق شناسی او را یاری کرده است که شرق شناسی را با ابعاد و ماهیت اصلی و حقیقی آن ببیند. و این در مقابل تفکر و پیش سیاست‌گرای و تمجیح سیاست‌نگری در نزد برخی از روشنفکران و نظریه پردازان فرهنگی - ادبی جهان سوم قرار دارد که همواره موجب نوعی سطحی‌نگری و یک‌سو‌نگری در طرح مسائل ادبی - فرهنگی شده است. تا جایی که نهایتاً بسیاری از این گونه بررسیها را محصول تحولات علمی و دانشگاهی در غرب قلمداد کرده‌اند. ادوارد سعید در شرق شناسی بخوبی این نکته را می‌پروراند که شرق شناسی نوین، که از قرن هجدهم و همزمان با تحولات رنسانس در مغرب زمین آغاز شده دارای هدفها و گرایشهای سیاسی در جهت استیلاجویی غرب بوده است. خلاصه کلام اینکه وی بین رویدادها و تحولات تاریخی - سیاسی با تبعات و مطالعات فلسفی - فرهنگی و تاریخی، قائل به نوعی انسجام و پیوند و هم‌ریشگی است:

«من خودم بر این باورم که شرق شناسی خیلی پیش از آنچه به عنوان یک موضوع وعظ و سخنرانی درست در مورد شرق مطرح باشد (که در شکل آکادمیک یا محققانه خود مدعی آن است) به عنوان نشانه پارزشی از اعمال قدرت اروپایی - آتلانتیک بر شرق محسوب می‌شود.» (ص ۲۱)

«بنابراین در هر جامعه غیر دیکتاتوری (غیر توتالیتر) بعضی اشکال فرهنگی بر دیگر اشکال غلبه دارند، درست به همان گونه که بعضی از اندیشه‌ها از اندیشه‌های دیگر نفوذ و تاثیر بیشتری دارند. صورت این هدایت فرهنگی همان چیزی است که آنتونی گرامسکی تحت عنوان استیلا تعیین می‌کند. امری که برای شناخت حیات فرهنگی در غرب صنعتی از مفاهیم حتمی است. این به خاطر استیلا و بلکه نتیجه کار استیلائی فرهنگی است که شرق شناسی دوام و نیروی را که من تاکنون درباره‌اش سخن می‌گفتم، می‌بخشد.» (ص ۲۲)

به هر حال همه‌جانبه‌نگری و توجه عمیق ادوارد سعید به ریشه و خاستگاههای تاریخی و واقعی شرق شناسی موجب درک و کشف روابط مخفی و نهان مسائل تاریخی و سیاسی با مسائل ادبی - فرهنگی شده است. به گمان ادوارد سعید تاریخ شرق شناسی در دوره حمله ناپلئون صورت علمی‌تر و جدیدتری به خود گرفت و نقطه عطف و شروع تحولات جدیدی در این زمینه است و پس از آن است که شرق شناسی موج تازه‌ای در عرصه‌های

مختلف پدید آورده و بعد وسیعتر و عمیقتری به آن بخشیده است: «بنابراین از زمان لشکرکشی ناپلئون به شرق رشته کاملی از فرزندان مکتوب سربر آورده که از آن جمله است کتاب سفرنامه «شاوریان»، سفر به شرق «لامارتین»، سان بتو از «فلوربر» و برهمن نسبت و سیاق کتاب، آداب و عادات مصریان جدید از «لین» و روایت شخصی سفر به مکه و مدینه از «ریچارد برتون». آنچه که همه اینها را به هم پیوند می‌دهد، تنها زمینه و سابقه مشترک آنها در افسانه و تجربه شرقی نیست، بلکه همچنین تکیه عالمانه آنها بر شرق به عنوان گونه‌ای زخم است که همگی آنان از آن زخم سر بر آورده‌اند. اگرچه این آثار و مخلوقات، برعکس، صورت‌های خیالی کاملاً سبک‌داری از کار درآمدند که تقلید استادانه‌ای بود از آنچه فکر می‌کردند که شرق باید آن گونه به نظر آید، این مطلب به هیچ روی از قدرت ادراک تخیلی آنها و یا قدرت آقایی و تصاحب اروپا بر شرق - که نمونه‌های آن به ترتیب یکی کالگیوسترو، اروپایی مشهوری که با مهارت نقش شرق را تقلید می‌کرد و دیگری ناپلئون بناپارت اولین فاتح جدید مشرق زمین بودند - نمی‌گاست.» (ص ۱۶۱).

ویژگی برجسته ادوارد سعید در این بررسیها عدم جانبداری گمراه‌کننده و متعصبانه او نسبت به غرب است. در شرق شناسی هیچگاه از توجه به اهمیت، قدرت، صلابت و انجام مطالعات شرق شناسی غربیها نسبت به «شرق» فروگذاری نشده است. اگرچه وی خود و نژاد و مذهبش را در برابر و علیه این مطالعات احساس می‌کند، اما بخوبی ارزش علمی و تاریخی این مطالعات و تحقیقات را گوشزد می‌کند و حضور پر نفوذ و مستدام این مطالعات در سراسر جهان و نفوذ آنان بر گرایشها و پیشهای اقشار و جهان شرق را دلیلی متقن و واضح بر انسجام و استحکام این مطالعات می‌داند.

«انسان نباید هرگز فرض کند که ساختار شرق شناسی چیزی بیش از یک مشت دروغ و افسانه نیست که به محض آنکه حقایق مربوط به آنها عنوان شد بسادگی از هم می‌پاشد.» (ص ۲۱)

«بنابراین، شرق شناسی صرفاً یک موضوع یا رشته سیاسی نیست که به گونه‌ای انقلابی در فرهنگ، تحقیقات علمی یا نهادهاى مربوط انعکاس یافته باشد. همچنین، مجموعه‌های بزرگ و متفرق از کتابهایی که در مورد شرق نوشته شده‌اند، نیست. یا این هم نیست که بگویم شرق شناسی نماینده و بیانگر نوعی توطئه شورانگه امپریالیسم «غربی» برای سرکوب و تحقیر جهان «شرقی» است، بلکه نوعی «گسترش و توزیع» آگاهی ژئوپولیتیک (جغرافیایی - سیاسی) در بین متون زیبا شناسی، تحقیقی، اقتصادی، اجتماعی، تاریخی و زبان شناسی است. شرق شناسی همچنین عبارت از ساخت و پرداخت نه تنها یک نماینده عمده جغرافیایی است (بر این مبنا که جهان از دو نیمه نامتساوی تشکیل شده است: شرق و غرب)، بلکه علاوه بر آن موجب یک سلسله «علاقه‌ی است» که از طریق وسایلی همچون اکتشافات محققانه، تجدید ساختار زبان شناسانه، تحلیل روانکاوانه، توصیف اجتماعی و دورنمایی نه تنها به خلق و بلکه به حفظ و نگهداری آنها می‌پردازد. شرق شناسی به عوض یک توصیف یا بیان، نوعی «خواست» یا نیت و قصد درک و در پاره‌ای از موارد، کنترل ساخت و ساز و حتی شخصیت حقوقی بخشیدن به دنیای آشکارا متفاوت (یا جابجا شده و جدید) است.» (ص ۲۱)

مؤلف در مقدمه خود سه ویژگی و سه جنبه از واقعیت معاصر درباره شرق شناسی را تذکر می‌دهد:

۱- تمایز بین دانش خالص و دانش سیاسی، که به غلط تصور کرده‌اند میان تحقیقات آکادمیک و دانشگاهی و مسائل سیاسی جدومرز مشخص وجود دارد: «وجه مشخصه بسیاری از کارهای علمی که امروزه در غرب انجام می‌شود این است که آنها باید غیر سیاسی باشند، یعنی اینکه صیغه یک تحقیق

پژوهشگرانه، آکادمیک، بی طرفانه و فراتر از اعتقادات نظری کوچک و جانبدارانه را داشته باشند. شاید کسی در نظر با این امر مخالفتی نداشته باشد، اما در عمل واقعیت بسیار مسئله دارتر از این است. هیچ کس تاکنون نتوانسته روشی ابداع کند که از آن طریق بتوان یک محقق را از شرایط محیطی زندگی، از این واقعیت که او (آگاهانه یا ناآگاهانه) با طبقه خاصی از مردم و یک عده اعتقادات خاص و یک مرتبه خاص اجتماعی مربوط است یا از صرف اینکه او عضو یک جامعه است، جدا نمود. اینها همه از عواملی است که بر حرفه شغلی وی اثر می گذارند هرچند که طبیعتاً وی سعی می کند که در تحقیقات خویش و آثار منتجه ... آزاد باشد. زیرا که آثار هر محقق نتیجه چیزی به نام دانش و معرفت اوست که از خود وی (با محیط زندگی گنج و گرفتار کننده اش) بی طرفانه تر و غیر جانبدارانه تر است. با این وجود همانطور که اشاره کردیم این دانش همواره بطور اتوماتیک غیر سیاسی نیست. (ص ۲۸)

به عبارت دیگر همواره در مطالعات شرق شناسی مراکز و مجامع علمی غربی بیش و گرایش تحقیر کننده غربیها نسبت به شرق و دیدگاه استبدادجویانه آنان علیه مشرق زمین آگاهانه یا ناآگاهانه راهبر آنان در مطالعات و تحقیقات بوده است. لذا این مطالعات و کوششها سرانجام به این نتیجه واحد منتهی می شده است که چگونه تصویری از شرق و تاریخ و اندیشه و فرهنگ ارائه شود که با غرب جدید و منافع آن همخوانی داشته باشد و غرب را در سلطه جویی بر جهان و گسترش و تقویت اقتدارش یاری رساند.

دومین ویژگی واقعیت های معاصر را ادوارد سعید در روش شناسی شرق شناسان می داند. او در تشخیص روش مناسب برای دستیابی به حقیقت و باطن شرق شناسی توجه به جایگاه و موضع شرق شناسی را مد نظر قرار می دهد: «عمده ترین ابزار اجرایی من از دید روش شناختی مطالعه اقتدار فکری» آن چیزی است که می توان آن را موقعیت استراتژیک نامید، که عبارت از نوعی راه توصیف موضع مولف در یک اثر، نسبت به مطالب شرق شناسانه ای که وی درباره آن مطالب قلمفرسایی می کند، می باشد و دیگری «ساخت و تشکل استراتژیک» است ... هر کس که درباره شرق چیزی می نویسد، باید جای خود را در مقابل شرق معین کند. این جایگاه که ترجمان آن در اثر وی ظهور خواهد داشت، شامل نوع زبانی که وی به استخدام می گیرد، نوع ساختاری که برپا می کند، انواع چهره ها، تم ها و انگیزه های که در کتاب وی چرخ می زند، خواهد بود. (ص ۲۵)

«آنچه باید مورد توجه و دقت قرار گیرد سبک سخنها، چهره های مربوطه، صحنه پردازی، وسایل داستان سرایی و شرایط محیطی تاریخی و اجتماعی است و نه صحیح بودن عرضه مطالب یا وفاداری آن نسبت به برخی از منابع بزرگ اصلی. صورت خارجی این عرضه و نمایش همواره بر مبنای روایی از این سخن عاری از حقیقت قرار دارد که اگر شرق قادر به عرضه خویش بود، چنین و چنان می بود و چون قادر به این کار نیست، پس نمایش ارائه شده جای خالی این کار را برای غرب و بهتر از آن برای شرق بیچاره می گیرد. همانطور که مارکس در هجدهمین سال لویی بناپارت نوشت «آنان نمی توانند خود نماینده خویشان باشند، کسی باید نماینده ایشان باشد.» (ص ۲۷).

درباره سومین مشخصه واقعیت های معاصر، نویسنده مشخصاً به دیدگاهها و جایگاه فکری خود اشاره می کند تا نسبت او با این کلمات و تحقیقاتش برای خوانندگان روشن شود.

در دو فصل بعدی تحت عناوین «ساختارها و تجدید ساختارهای شرق شناسی» و «شرق شناسی در حال حاضر» مؤلف تاریخ شرق شناسی و تحولات آن را پی می گیرد و ویژگیهای شرق شناسی در قرن هجدهم و اوائل قرن نوزدهم یا اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم را بیان و تشریح می کند:

«چهار عنصری که شرح دادم یعنی عناصر بسط و توسعه، تقابل تاریخی، تمایل و جانبداری و بالاخره طبقه بندی جریانهای هستند که در بستر فکری قرن هجدهم وجود دارند و ساختارها و نهاد های خاص شرق شناسی نوین به حضور آنها وابسته است. بدون حضور و وجود آنها شرق شناسی قابل وقوع نمی بود. علاوه بر این، عناصر مزبور این اثر را داشتند که به طور کلی شرق و به ویژه اسلام را از دست رسیدگی و مذاقه مذهبی تنگ نظرانهای که تاکنون غرب مسیحی برای بررسی (و قضاوت در مورد) آنها به کار می برد، خلاص کردند. به کلام دیگر، شرق شناسی مدرن از دل عناصر دنیوی (غیر دینی) حاضر در فرهنگ اروپا در قرن هجدهم سر برآورد. اول آنکه بسط و توسعه شرق چه از لحاظ جغرافیایی در سمت خاور دور و چه از لحاظ نهادی بودن در گذشته های دور تاریخ، چارچوب مبتنی بر دیدگاه کتاب مقدس را تا حدود زیادی ست کرده و بلکه حتی از بین برد. از این پس دیگر منابع و مقاطع مورد مراجعه «مسیحیت و یهود» با تقویمها و نقشه های نسبتاً محدودشان نبوده اند بلکه هند، چین، ژاپن و سومر، دین یونانی، سانسکریت، دین زردشتی و (قوانین) مانو بود. نکته دوم این که به موازات آنکه درک از خود تاریخ نسبت به قبل صورت رادیکالتری به خود گرفت، ظرفیت برخورد با فرهنگهای غیر اروپایی و غیر مسیحی - یهودی به صورتی تاریخی تر (و نه به صورت کشف متشاه آنگونه که در سیاست کلیسایی و کشیشی مطرح بود) تقویت گردید. درک و فهم شایسته اروپا به معنای درک روابط عینی مابین اروپا و سرحدات زمانی و فرهنگی آن بود که قبلاً قابل دسترس نبود. سوم آنکه نوعی احساس همدردی و همدانی برگزیده و انتخاب شده با مناطق و مردمی متفاوت از آنچه به خود انسان تعلق داشت، جباهای سخت منیت و خود محوری را که باعث به وجود آمدن یک (فرهنگ و محیط) دو قطبی شده بود پاره نمود. حدود و ثغور اروپای مسیحی دیگر به منزله نوعی گمرک و قرنطینه نبود. مفاهیم اشتراک و همراهی انسانی و امکانات و توانمندیهای بشری (خلاف دیدگاههای محدود قبلی) مشروعیتی بسیار عام و گسترده یافت. ۱۱ (ص ۲۲۱)

در کتاب شرق شناسی مؤلف توجهی خاص به مسئله اسلام در مطالعات شرق شناسی داشته است و آن را در تاریخ شرق شناسی بسیار مهم قلمداد کرده است و به عنوان نمونه ای از این نوع نظریه های شرق شناسانه، اسلام خواهان پاپلون در هنگام حمله به مصر را مثل زده است.

در بخش پایانی کتاب، مؤلف مسئله شرق شناسی زدگی را به عنوان معضلی در کشورهای شرق مطرح می کند. روشنفکران این کشورها به دلیل خودباختگی و غربزدگی همانند شرق شناسان به تجزیه و تحلیل و تفسیری از تاریخ و فرهنگ و ادب و هنر خود دست زده اند که با مطالعات مراکز و مجامع شرق شناسی و شرق شناسان غربی تفاوتی نمی کند و عملاً کلی و تقلیدی است از این نوع مطالعات شرق شناسی.

کتاب شرق شناسی آقای ادوارد سعید همانگونه که گفته شد، به علت حجم زیاد اطلاعات و مطالب یک معرفی همه جانبه و کامل را غیر ممکن می کند، آنچه در بالا اشاره شد گریزها و نمودهایی از وسعت مطالب و موضوعات کتاب است. در مورد ترجمه نه چندان شایسته مترجم که در بسیاری جاها ساختار جملات همان شکل و قواره انگلیسی خود را حفظ کرده است. باید متذکر این نکته نیز شد که ترجمه چنین کتابی با این حجم از اصطلاحات و معادلهای گوناگون زحمت پر مشقنی است که مترجم با صبوری آن را متحمل شده است.